سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۴۰۳
شماره ۴۳۶۳
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

تحلیلگران سیاسی لبنان از ابعاد کنشگری سیدحسن نصرالله در سیاست لبنان می‌گویند

مقاومت و سیاست

کمتر رهبر یک گروه چریکی تن به مناسبات بروکراتیک سیاسی و حزبی می‌دهد. مطالعه تاریخ گروه‌های شبه‌دولتی در کل جهان این گزاره را تأیید می‌کند. با این حال سیدحسن نصرالله طی ۳۰ سال زعامتش بر حزب‌الله، این گروه را از یک گروه شبه‌نظامی مقاومتی در جنوب لبنان به یکی از جریان‌های اثرگذار سیاسی در کشور هزار طایفه لبنان توسعه داد؛ ائتلاف ساخت، لیست انتخاباتی تعیین کرد و به بازیگری مهم در سیاست لبنان تبدیل شد.

کاوش در منظومه فکری شهید نصرالله نشان می‌دهد که سید ورود به ساختار سیاست در لبنان را برای کاهش فرودستی سیاسی شیعیان لبنان که استضعافی تاریخی داشتند، به کار گرفت. با این حال حزب‌الله تحت زعامت سید همواره به چهارچوب‌ها و بنیان‌های نه‌چندان شفاف و کارآمد سیاست در لبنان پایبند ماند و در زمین بازی دولت ملی در لبنان بازی کرد.

بررسی ابعاد شخصیت سید شهید به‌عنوان یک سیاستمدار و رهبر لبنانی از آنجا ضروری است که بسیاری از کارشناسان شهید نصرالله را صاحب ابتکار مکتبی جدید در سیاست لبنان می‌شناسند.

از این رو، گفت‌وگوی پیش رو که روز چهارشنبه هفته گذشته با حضور دو تن از تحلیلگران مهم لبنانی در شبکه المیادین پخش شد، ترجمه و تدوین شده است. هدف از ارائه این ترجمه مواجهه بی‌واسطه مخاطب فارسی‌زبان با پرسش‌های فضای سیاسی لبنان درباره سید شهید است. میهمانان این برنامه تلویزیونی، جورج سولاج، سردبیر مسیحی روزنامه الجمهوریه متعلق به طیف میانه‌روی مسیحی و شاکر برجاوی، رئیس سنی‌مذهب حزب جریان عربی‌اند.

سلام بر بینندگان عزیز، در برنامه «سید امت» و با نزدیک شدن به زمان تشییع پیکر جناب سیدحسن نصرالله در خدمت شما هستیم. سید نصرالله شخصیتی لبنانی با تأثیری جهانی است، گویی شخصیتی جهانی در قالبی لبنانی. او یکی از سازندگان هویت لبنان، محافظ مرزهای آن و سازنده افتخاراتش است. در کشوری که پر از اختلافات است، او وحدت‌بخش بود و پیروزی‌ها را به تمامی ملت هدیه کرد. در طوفان‌های داخلی آرام و اهل گفت‌وگو بود و در اوج درگیری‌ها، پل‌هایی برای تفاهم و همگرایی می‌ساخت. در این بخش ویژه به بررسی سیدحسن نصرالله، مقاومت، لبنان و شرایط داخلی خواهیم پرداخت. در این برنامه میزبان رئیس حزب «جریان عربی»، جناب آقای «شاکر برجاوی»، و سردبیر روزنامه «الجمهوریه»، جناب آقای «جورج سولاج» هستیم. مهمانان عزیز، خوش آمدید. با نزدیک شدن به زمان تشییع، در این قسمت به شخصیت سیدحسن نصرالله و تأثیر او در لبنان و روابط داخلی او می‌پردازیم. جناب آقای شاکر برجاوی، آیا حضور سیدحسن نصرالله در صحنه سیاسی لبنان و نقش او، پدیده‌ای جدید نسبت به قبل از تأسیس حزب‌الله و پیش از دبیرکلی او محسوب می‌شود؟ آیا این شخصیت تغییری اساسی در فضای سیاسی داخلی ایجاد کرد؟

شاکر برجاوی: قطعاً، قطعاً. من جنگ داخلی لبنان را از سال ۱۹۷۵ تجربه کردم و تمام رهبران سیاسی آن دوران را از نزدیک دیدم. در آن زمان ۱۴ ساله بودم و در دل این حوادث و جنگ رشد کردم. بعدها، پس از حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲، با رهبران احزاب مختلف، چه هم‌پیمانان و چه رقبایمان، آشنا شدم. سیدحسن نصرالله از تمام سیاستمداران لبنانی که تا آن زمان دیده بودم، متفاوت بود. او در چندین جنبه برجسته بود:

هرکسی که او را ملاقات کرده باشد، از مهربانی، صمیمیت و تواضع او سخن خواهد گفت، اما فراتر از این ویژگی‌ها، نگاه عمیق و آینده‌نگری او را می‌ستاید. او دغدغه لبنان، فلسطین و ساختن یک جامعه مقاوم را داشت.

او معتقد بود که لبنان نباید براساس ضعفش تعریف شود، بلکه باید قدرتش را از مقاومتش بگیرد. دشمنی که در مقابل ما قرار دارد، توسعه‌طلب است و تنها راه مقابله با آن، ایجاد مقاومت و یک جامعه مقاوم است.

تمرکز او بیش از آنکه روی ایجاد یک سازمان یا نیروی نظامی باشد، روی جامعه بود. او می‌خواست مقاومت را به یک تجربه لبنانی تبدیل کند که تمامی اقشار جامعه را در بر گیرد.

در برخی جنبه‌ها موفق بود و در برخی دیگر شکست‌هایی داشت، اما آنچه مسلم است این است که او به دنبال اهداف شخصی نبود. او نه در پی شهرت بود و نه در پی ثروت، بلکه تنها اهدافی را دنبال می‌کرد که به آن‌ها باور داشت.

من سه بار با او دیدار داشتم. نخستین بار، هنگام شهادت فرزندش، سیدهادی. وقتی به رفتار او هنگام دریافت تسلیت‌ها نگاه کردم، دیدم که لبخند بر لب داشت و به قضا و قدر الهی راضی بود. او کسی بود که فرزند نخستش را در نبرد با دشمن صهیونیستی از دست داده بود، اما این را به‌عنوان یک افتخار پذیرفته بود. در جهان سیاست، ما عادت داریم که رهبران فرزندان دیگران را به میدان جنگ می‌فرستند، در حالی که فرزندان خود را حفظ می‌کنند. اما سیدحسن نصرالله کاملاً متفاوت بود. دومین دیدار ما پس از آزادی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ بود. او به من گفت: «شاکر، من از دوران کودکی نام تو را می‌شنیدم.» و ادامه داد: «تو زودتر از من فعالیت سیاسی را شروع کردی.» او درباره تجربه من، دوران زندانی شدنم در سوریه و وقایع سال ۱۹۸۲ در بیروت پرسید. او می‌خواست بداند که مردم چگونه به حمله اسرائیل واکنش نشان دادند، احساساتشان چه بود و چگونه مقاومت شکل گرفت.

او در جزئیات دقیق بود و بادقت گوش می‌داد، گویی که می‌خواهد از من یاد بگیرد، در حالی که خود یک رهبر بزرگ بود. این میزان تواضع، ویژگی نادری است.

او درباره وضعیت بیروت، شرایط اقتصادی مردم، ساختار خانوادگی و روابط اجتماعی آن‌ها می‌پرسید. او به کوچک‌ترین جزئیات جامعه توجه داشت، زیرا اعتقاد داشت که لبنان باید از لحاظ اجتماعی یکپارچه باقی بماند. نسبت به قدرت و ثروت بی‌اعتنا بود. تمام سفیران و مقامات خارجی که به لبنان می‌آمدند، آرزوی دیدار با سیدحسن نصرالله را داشتند.

رؤسا، دیپلمات‌ها و فرستادگان بین‌المللی همه تلاش می‌کردند تا یا مستقیماً او را ملاقات کنند یا از طریق واسطه‌ها با او ارتباط بگیرند.

سیدحسن نصرالله متفاوت از تمام رهبران سیاسی منطقه بود. در حالی که بسیاری از احزاب و گروه‌های مقاومت پس از سال ۱۹۸۲ عقب‌نشینی کردند، او ماند.

او در کنار مردم ماند، برای آن‌ها جامعه‌ای مقاوم ساخت، همراهشان جنگید و در کنارشان شهید شد. وقتی یکی از یارانش، سید فؤاد شکر، به شهادت رسید، احساس کرد که به‌زودی به او خواهد پیوست. شهادت برای او یک آرزو بود، زیرا اهدافش فراتر از این دنیا بود.

جناب آقای جورج، شب به‌خیر.

جورج سولاج: شب به‌خیر.

رابطه سید نصرالله با سیاستمداران لبنانی کاملاً شناخته شده است. برای مثال، رابطه او با رئیس مجلس، نبیه بری، همیشه بر پایه اعتماد بوده است. اما درباره سایر شخصیت‌های سیاسی لبنان چطور؟ با وجود اختلافات عمیق، او چگونه روابط خود را حفظ می‌کرد؟

جورج سولاج: آنچه در رابطه سید حسن نصرالله با رهبران لبنانی ثابت بود، صداقت، صراحت و اعتماد متقابل بود. اگر به کسی اعتماد داشت و دستش را در دست او می‌گذاشت، هرگز این دست را رها نمی‌کرد، چه در زمان پیروزی و چه در زمان شکست. نمونه بارز آن، توافق با «جریان ملی آزاد» بود. وقتی میشل عون تمایل خود را برای نامزدی ریاست‌جمهوری اعلام کرد، سیدنصرالله از او حمایت کرد و در این مسیر، تمام سختی‌ها را پذیرفت. او بر عهد خود باقی ماند، حتی اگر تمام لبنان تحت فشار بود. برای او، حمایت از متحدان، یک اصل غیرقابل تغییر بود. اما اگر از کسی ناامید می‌شد و اعتمادش را از دست می‌داد رابطه شخصی خود را قطع می‌کرد، هرچند روابط سیاسی در سطح پایین‌تری حفظ می‌شد. بسیاری از رهبران و شخصیت‌های برجسته تلاش می‌کردند تا از طریق کانال‌های مختلف پیامی برای او ارسال کنند و فرصتی برای گفت‌وگو پیدا کنند. برای اینکه دوباره همکاری کنند، پاسخ او این بود که آنچه اتفاق افتاده است، اتفاق افتاده و خراب شده است. بنابراین، اگر اعتمادش به کسی از بین می‌رفت، دیگر بازگشتی نداشت. او احترام عمیقی برای همه قائل بود، به‌طوری‌که هیچ رهبر سیاسی‌ای نبود که برای او تقدیر و احترام قائل نباشد؛ چرا که او از هیبت، جایگاه فکری، فرهنگی، سیاسی و مردمی والایی برخوردار بود، نه فقط در لبنان بلکه در کل منطقه، زیرا توانست حزب‌الله را به یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های جهان تبدیل کند. یک سازمان امنیتی، نظامی، اقتصادی، مالی و اجتماعی. از نظر سیاسی، دیدگاه‌های مختلفی درباره این مسئله وجود دارد. اما شخصیت سید حسن نصرالله، چه او را دوست داشته باشید یا نه، یک شخصیت استثنایی است که شاید هر صد سال یک بار ظهور کند.

استاد جورج، در محافل لبنانی درباره روابط شخصی او صحبت می‌شد. مثلاً گفته می‌شد که او روابط نزدیکی با ژنرال میشل عون داشت. همچنین گفته می‌شد که سعد حریری با او ارتباطاتی داشته است. اما درمورد مواضع شخصی نه سیاسی، آیا نصرالله به برخی شخصیت‌ها تمایل بیشتری داشت؟ برای مثال، نام ولید جنبلاط چندان در این زمینه مطرح نبود. همچنین درمورد سمیر جعجع، او حتی نامش را در سخنرانی‌های خود نمی‌آورد، حتی زمانی که به او اشاره می‌کرد. آیا ما در اینجا از شخصیت‌هایی صحبت می‌کنیم که روابط شخصی آن‌ها بر سیاست تأثیرگذاشته است؟

جورج سولاج: زندگی عمومی، به‌ویژه در کشوری مانند لبنان، بر پایه روابط شخصی، برداشت‌های فردی، عاطفه و احساسات استوار است. حتی رابطه رهبران با مردم نیز فقط بر اساس محاسبات و برنامه‌های سیاسی نیست، بلکه به کاریزما و نحوه ارتباط عاطفی با مردم بستگی دارد. سید حسن نصرالله در خطاب به طرفداران حزب‌الله بسیار ماهر بود. در عین حال، برای مخالفانش احساسی کاملاً متضاد ایجاد می‌کرد. این یک مسئله پنهان نیست. من شخصاً به دلیل شغلم، این فرصت را داشتم که یک‌بار در مهمانی شام او حضور داشته باشم. این مربوط به ۲۰ سال پیش است، زمانی که او هنوز در انظار عمومی ظاهر می‌شد. او با وجود جایگاه بزرگش، انسانی بسیار متواضع بود. خودش برای مهمانان غذا سرو می‌کرد. این تواضع، تواضع بزرگان است. او به کوچک و بزرگ توجه داشت و تمام زندگی‌اش را وقف این هدف کرده بود. اما در عرصه سیاست، موضوع متفاوت است.

استاد جورج، پس از پیروزی در جنگ ۲۰۰۶، سید نصرالله این پیروزی را به تمام لبنانی‌ها تقدیم کرد. او تأکید کرد که این یک پیروزی برای لبنان، نه برای حزب‌الله یا یک گروه خاص است. او گفت این پیروزی متعلق به مردم واقعی لبنان است و همه گروه‌هایی که در این جهان به عدالت باور دارند. اما پس از آن، آیا حزب‌الله تصمیم گرفت تنش‌های سیاسی را کاهش دهد؟ درمورد حوادث ۷ می، ورود به سوریه و ترورهای سیاسی، این مسائل به ایجاد یک شکاف مذهبی در لبنان منجر شد. آیا شخصیت سید حسن نصرالله توانست مانع از تبدیل این تنش‌ها به یک جنگ فرقه‌ای شیعه و سنی در لبنان شود؟ با وجود موج عظیم تحریکات و اختلافات، آیا او موفق شد از وقوع یک درگیری طایفه‌ای گسترده جلوگیری کند؟

جورج سولاج: بیایید مسائل را همان‌طور که هستند بررسی کنیم. با ظهور مقاومت و حزب‌الله، برخی از نیروهای سیاسی که انتظار می‌رفت متحد مقاومت باشند، به مخالفت برخاستند. این مخالفت، گاهی به دلیل رقابت‌های منطقه‌ای و گاهی به دلیل رقابت‌های ایدئولوژیک بود. به‌عنوان مثال، احزاب چپ و گروه‌های مختلف لبنانی، مواضع متفاوتی داشتند. حزب‌الله درنهایت به همکاری با جنبش امل روی آورد. در آن زمان، در لبنان این نظریه مطرح بود که «قدرت لبنان در ضعف آن است.»

این نظریه که «قدرت لبنان در ضعف آن است» شکست خورد. زیرا این ضعف هیچ‌گاه ما را حفظ نکرد. نه ما را، نه مردم فلسطین را و نه هیچ‌یک از کشورهای عربی را. هیچ‌وقت تصمیمات بین‌المللی ما را نجات ندادند. در حالی که نظریه «قدرت لبنان در ضعف آن» مطرح بود، مقاومت ثابت کرد که قدرت لبنان در قدرتش است. برای اولین بار در تاریخ درگیری‌های عربی–صهیونیستی، ارتش اسرائیل با زور از جنوب لبنان عقب‌نشینی کرد.

این اولین بار بود که بدون مذاکرات، بدون ارائه هیچ‌گونه امتیازی، دشمن صهیونیستی از خاک لبنان خارج شد. اما آیا این به معنای پایان درگیری با دشمن بود؟ هرگز. نیروهای متحد با غرب و همچنین شکاف‌های عربی، گروه‌هایی را به وجود آورده‌اند که حتی امیدوار بودند اسرائیل پیروز شود تا مقاومت را سرکوب کند و از این طریق، منافع داخلی خود را تأمین کنند. این در حالی است که از منظر ملی، چنین رویکردی خیانت است و هیچ ارتباطی با حاکمیت ملی ندارد. این شکاف داخلی که پیرامون مقاومت ایجاد شد، باعث بروز درگیری‌ها و بحران‌هایی شد. از جمله درگیری‌هایی که ابتدا با برخی گروه‌های چپ و سپس با برخی دیگر از نیروها رخ داد. تا جایی که این بحران به عراق کشیده شد و درگیری‌های فرقه‌ای شیعه و سنی به وجود آمد، که اصالتاً از لبنان نشأت نگرفته بود، بلکه از عراق وارد شد. سپس بحران سوریه که ۲۰۰۰ میلیارد دلار برای آن هزینه شد، با هدف نابودی مقاومت شکل گرفت. امروز، اوضاع کاملاً روشن است. هدف اسرائیل، نابودی مسئله فلسطین است.

هدف این است که رژیم صهیونیستی به بهای کل امت عربی، توسعه پیدا کند. نتانیاهو این را صراحتاً اعلام کرده است: «صلح از طریق قدرت، نه صلح در برابر زمین، نه صلح در برابر صلح.» امروز همه چیز آشکار شده است.

اگر به گذشته بازگردیم، مشاهده می‌کنیم که میلیاردها دلار برای ویرانی سوریه هزینه شد. هدف اصلی، نابودی مقاومت و هر امیدی به آزادی فلسطین از طریق تفنگ و مقاومت بود. پس از ۵۰ سال شکست کشورهای عربی در برابر دشمن، پس از شکست سه ارتش عربی تنها در شش ساعت در جنگ ۱۹۶۷، پس از جنگ ۱۹۷۳ که با سقره «دیورسوار» و توقف درگیری‌ها به پیمان کمپ دیوید منجر شد، اکنون یک مقاومت با امکانات محدود اما با رهبری حکیمانه و اراده قوی در کشوری کوچک و ضعیف از نظر اقتصادی، توانست در برابر دشمنی که پشت آن کل غرب ایستاده، مقاومت کند. ما تنها با اسرائیل نجنگیدیم، بلکه با کل غرب جنگیدیم، با آمریکا و متحدانش. این مقاومت که این دستاورد را رقم زد، به مشکلی برای بقای رژیم صهیونیستی تبدیل شد.

۷ اکتبر تنها یک روز نبود، بلکه امتدادی از نبرد کرامه، جنگ ۱۹۸۲، جنگ ۲۰۰۶ و تمامی درگیری‌های دیگر بود. مسئله اصلی، نابودی مقاومت است. امروز نبرد بر سر نابودی محور مقاومت، از بین بردن ایده مقاومت و اخراج فلسطینیان از سرزمینشان است. ابزار این جنگ، مسائل فرقه‌ای بود. ترور شهید رفیق حریری نیز شاید نقطه آغاز این فتنه فرقه‌ای بود.

استاد برجاوی سؤال این است که آیا شخصیت سید حسن نصرالله توانست با سخنرانی‌هایش این بحران را مدیریت کند؟

شاکر برجاوی: اگر به سخنان او نگاه کنید، متوجه خواهید شد که همیشه سعی داشت با رعایت حساسیت‌های مذهبی، خطاب به اهل سنت در لبنان سخن بگوید. در مورد مسیحیان نیز به زودی صحبت خواهیم کرد. اما باید گفت که رابطه بین شهید رفیق حریری و سیدحسن نصرالله در بهترین حالت ممکن بود. رفیق حریری همیشه در محافل مختلف از حزب‌الله و سوریه دفاع می‌کرد. حال سؤال این است: چه کسی رفیق حریری را به قتل رساند؟ من معتقدم که این بخشی از پروژه‌ای برای ایجاد انفجار در منطقه بود. ترورها برای دستیابی به اهداف سیاسی و خدمت به پروژه‌های استراتژیک انجام می‌شود. هیچ‌کس انگیزه شخصی برای این کار نداشت. پروژه‌ای طراحی شده بود که منطقه را به سمت نابودی بکشاند. سؤال این است که چه کسی از این ترور سود برد؟ آیا سوریه از ترور رفیق حریری سود برد؟ خیر، سوریه از لبنان اخراج شد. آیا حزب‌الله از این ترور سود برد؟ خیر، حزب‌الله هزینه سنگینی را با تحریکات فرقه‌ای پرداخت کرد.

پس چه کسی از این ترور بهره‌مند شد؟

شاکر برجاوی: رژیم صهیونیستی و ایالات متحده آمریکا. آیا مقاومت آنقدر ساده‌لوح بود که خودش را وارد ترور کند که باعث شعله‌ور شدن اختلافات مذهبی شده و موجودیت آن را به خطر بیندازد؟ اگر جنگی میان شیعیان و اهل سنت آغاز می‌شد، آیا مقاومت می‌توانست زنده بماند؟ ترور رفیق حریری، بخشی از پروژه آمریکایی برای نابودی ایده مقاومت بود. امروز هدف، سرکوب کامل این منطقه است. ما دیدیم که ترامپ چگونه با پادشاه اردن رفتار کرد. ما دیدیم که چگونه در رسانه‌ها رئیس‌جمهور مصر را تحقیر کردند. همه این‌ها بخشی از پروژه‌ای است که باید در قالب یک زنجیره کامل دیده شود. اگر سیدحسن نصرالله به دنبال منافع شیعیان بود، به او ۱۰ میلیارد دلار پیشنهاد داده شد تا مقاومت را متوقف کند. پیشنهادی که همه از آن مطلعند.

او این پیشنهاد را رد کرد و به مقاومت ادامه داد. حتی به حزب‌الله پیشنهاد شد که تمام قدرت سیاسی لبنان را در دست بگیرد، به شرط آنکه مقاومت را متوقف کند. اما او نپذیرفت و مسیر خود را ادامه داد. در سال ۲۰۰۵، پس از ترور رفیق حریری، برای جلوگیری از جنگ داخلی، حزب‌الله می‌توانست کنترل مجلس، دولت و حتی نیروهای مسلح را در دست بگیرد. این قدرت در سال ۲۰۰۶ آشکار شد، اما حزب‌الله از فتنه جلوگیری و از درگیری داخلی عقب‌نشینی کرد. با این حال، دادگاه بین‌المللی و سرویس‌های اطلاعاتی غربی لبنان را در معرض فشار و کنترل کامل قرار دادند. بخشی از آنچه امروز لبنان درگیر آن است، نتیجه همان افشای اطلاعات و ضعف داخلی است. دادگاه‌های بین‌المللی حتی به پرونده‌های وزارت آموزش، بهداشت و حتی حمل‌ونقل لبنان دسترسی پیدا کردند و به این ترتیب کشور کاملاً تحت نظارت خارجی قرار گرفت.

در این زمینه، استاد جورج، اگر بخواهیم درباره روابط مسیحیان و حزب‌الله صحبت کنیم، چگونه می‌توانیم روابط سید نصرالله با جامعه مسیحی را توصیف کنیم؟ به‌ویژه پس از توافق مار مخایل و نزدیکی میان حزب‌الله و جریان ملی آزاد، آیا این یک لحظه تاریخی نادر در لبنان بود؟

جورج سولاج: روابط خوب میان شیعیان و مسیحیان، به‌ویژه مارونی‌ها، در لبنان پدیده جدیدی نیست. حتی در دوران جنگ‌های داخلی، شیعیان به حمایت از مسیحیان پرداختند و برخی از آن‌ها از مسیحیان محافظت کردند. بنابراین، این رابطه هرگز یک رابطه غیرمعمول یا استثنایی نبوده است، بلکه بخشی از تاریخ لبنان است. سیدحسن نصرالله نه‌تنها بر حفظ روابط خوب با مسیحیان تأکید داشت، بلکه به دنبال ایجاد اتحاد میان همه گروه‌های لبنانی بود. او معتقد بود که برای مقاومت، لازم است پشت جبهه آن محکم و پایدار باشد و این امر تنها با جلوگیری از درگیری‌های فرقه‌ای و سیاسی داخلی ممکن بود. توافق مار مخایل، نقطه اوج این رویکرد بود.

این توافق تأثیر بزرگی در جامعه مسیحی گذاشت و نزدیکی میان حزب‌الله و مسیحیان را در تمام سطوح، حتی در سطح احساسی و اجتماعی، افزایش داد. اما در مراحل اخیر به دلایل سیاسی نه فرقه‌ای یا مذهبی این اتحاد از بین رفت. جریان ملی آزاد از این معادله خارج شد، در حالی که حزب نیروهای لبنانی همچنان در تقابل با حزب‌الله باقی ماند و ایدئولوژی و سیاست‌های این حزب را رد کرد. برای اولین بار، شاهد جدایی میان نیروهایی بودیم که پیش‌تر به یکدیگر نزدیک بودند. پس از درگذشت سیدحسن نصرالله و جدایی جریان ملی آزاد از حزب‌الله، جامعه مسیحی بیشتر به سمت دیدگاه‌هایی گرایش یافت که با حمل سلاح و مقاومت مخالفند.

آن‌ها بر این باورند که باید به سمت ایجاد یک دولت واقعی حرکت کرد و حزب‌الله را مسئول شرایط موجود لبنان می‌دانند.

اگر بخواهیم کمی به عقب برگردیم، می‌خواهم از شما درباره تأثیر روانی این لحظات بپرسم، استاد جورج. زمانی که دبیرکل حزب‌الله، با عمامه‌اش، به‌عنوان یک شخصیت دینی و عقیدتی، به‌عنوان امام برای طرفدارانش در لبنان و فراتر از آن، وارد یک کلیسا، یعنی کلیسای «مارمخایل»، شد و توافقی را امضا کرد، این اتفاق چه تأثیر روانی بر مسیحیان لبنان گذاشت؟ همچنین تصاویری که از رزمندگان حزب‌الله در «معلولا» منتشر شد، زمانی که آن‌ها در کلیساها حضور داشتند، چه تأثیری داشت؟

جورج سولاج: بگذارید شخصاً از خودم بگویم. وقتی این تصاویر را دیدم، اشک در چشمانم حلقه زد. به‌ویژه زمانی که رزمندگان حزب‌الله را در «معلولا» دیدم، در حالی که مقابل مجسمه حضرت مریم (س) به نشانه احترام زانو زده بودند. آن لحظه تأثیر عمیقی بر من گذاشت. در نهایت، آن‌ها جنگجویانی لبنانی بودند، حتی اگر به حزب‌الله نزدیک بودند یا عضو آن بودند، اما من بدون هیچ جانبداری، وقتی چیزی را می‌بینم که آن را خوب ارزیابی می‌کنم، از آن تمجید می‌کنم و اگر آن را نامناسب ببینم، آن را نقد می‌کنم. اما در آن لحظه، صادقانه بگویم، چشمانم اشک‌آلود شد. مسئله سوریه موضوع متفاوتی است.

اما اجازه دهید به تاریخ بازگردیم. دو جنگ اصلی که اتفاق افتادند، جنگ ۲۰۰۶ (جنگ تموز) و جنگ اخیر «حمایت از غزه»، نقش سیدحسن نصرالله در این جنگ‌ها چه بود؟

جورج سولاج: به‌طور معمول، هر رهبری که بخواهد تصمیمی بگیرد، بر گزارش‌های اطلاعاتی، مشاوره‌های استراتژیک و داده‌های میدانی تکیه می‌کند. اگر این گزارش‌ها به او بگویند که تصمیمی موفق خواهد بود، آن را تأیید می‌کند و اگر به او بگویند که این تصمیم شکست خواهد خورد، از آن صرف‌نظر می‌کند. این دقیقاً همان چیزی است که او به‌طور غیرمستقیم، بدون اینکه به یارانش لطمه بزند، پس از جنگ ۲۰۰۶ گفت. پس از پایان جنگ تموز، وقتی در تلویزیون ظاهر شد و گفت: «اگر می‌دانستم که این جنگ چنین نتیجه‌ای خواهد داشت، هرگز وارد آن نمی‌شدیم.»

این جمله نشان داد که حزب‌الله به‌دنبال جنگ‌طلبی نبود. و بزرگ‌ترین دلیل این موضوع این است که ۱۸ سال پس از جنگ تموز، از سال ۲۰۰۶ تا قبل از جنگ اخیر، براساس قطعنامه ۱۷۰۱ سازمان ملل، در جبهه جنوبی لبنان آرامش مطلق برقرار بود، حتی یک گلوله هم شلیک نشد.

این مجموعه‌ای از امتیازات و مشوق‌ها بود. اما سیدحسن نصرالله این پیشنهاد را رد کرد. او نپذیرفت که مسئله انتخابات ریاست‌جمهوری لبنان را به وضعیت جنگی در جبهه‌های مقاومت گره بزند. او گفت: «این موضوعی داخلی است. این یک مسئله لبنانی است و ارتباطی با جنگ ندارد. ما نمی‌خواهیم آن را مطرح کنیم.»

و این، یک تصمیم تاریخی و مهم بود. هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که اسرائیل چنین وحشی‌گری و خیانتی را مرتکب شود.

بعدها مشخص شد که آن‌ها سال‌ها در حال آماده‌سازی چنین حمله‌ای بوده‌اند، با استفاده از جدیدترین فناوری‌های امنیتی، نظامی و اطلاعاتی و همچنین با بمب‌هایی که هر یک ۹۷۰ کیلوگرم وزن داشتند و قادر بودند استحکامات را تخریب کرده و در اعماق زمین نفوذ کنند. این بمب‌ها مستقیماً از سوی آمریکا به اسرائیل تحویل داده شده بود. هدف از آن چه بود؟ این مسئله برای همه روشن است.

استاد شاکر، دیدم که یادداشت‌هایی برداشته‌اید. لطفاً نظرتان را بیان کنید.

شاکر برجاوی: ابتدا باید تأکید کنم که شهید سیدحسن نصرالله، رحمه‌الله‌علیه، هرگز حاضر نشد که هیچ امتیازی را به بهای مقاومت یا مواضع اصولی خود معامله کند. اما درباره ۷ اکتبر، هیچ‌کدام از محور مقاومت، از جزئیات این عملیات اطلاع نداشتند. همه می‌دانستند که عملیاتی در حال برنامه‌ریزی است، اما زمان و ابعاد آن مشخص نبود. ۷ اکتبر یک ضرورت بود.

چرا؟

شاکر برجاوی: چون آمریکا تلاش داشت منطقه را به سمت «صلح ابراهیمی» سوق دهد. نه‌تنها این، بلکه بحث «دین ابراهیمی» را نیز مطرح کرده بودند. آن‌ها در حال برنامه‌ریزی توافقاتی بودند که به‌طور کامل مسئله فلسطین را از بین ببرد. نتانیاهو در سازمان ملل رسماً اعلام کرد که «چیزی به نام فلسطین وجود ندارد.»

مسئله فلسطین در حال نابودی بود و کشورهای عربی مجبور به عادی‌سازی روابط با اسرائیل شدند، بدون آنکه حتی درباره فلسطین صحبت کنند.

آیا ۷ اکتبر، در زمان مناسب اتفاق افتاد یا نه؟

شاکر برجاوی: نظرها در لبنان متفاوت است. ما به‌عنوان نیروهای ملی و قوم‌گرا در لبنان، معتقد بودیم که باید در ۸ اکتبر وارد نبرد می‌شدیم و به جلیل نفوذ می‌کردیم. ما احساس کردیم که دچار اشتباه شدیم. اما سیدحسن نصرالله، شرایط اقتصادی و وضعیت داخلی لبنان را در نظر گرفت و از ورود به جنگی تمام‌عیار خودداری کرد تا کشور دچار آسیب نشود.

چرا اسرائیل از قبل برای جنگ آماده شده بود؟

شاکر برجاوی: تمام رسانه‌ها و محافل اطلاعاتی اسرائیل، درباره احتمال جنگ با لبنان صحبت می‌کردند، نه درباره جنگ با غزه. هیچ‌کس انتظار نداشت که غزه چنین حمله‌ای انجام دهد. اسرائیل همیشه برای جنگ آماده بود. اما اگر جنگ آغاز نشد، این به دلیل پیچیدگی‌هایی بود که در روند تصمیم‌گیری پیش آمد.

چرا حزب‌الله وارد جنگ کامل نشد؟

شاکر برجاوی: چون شهید نصرالله نگران خسارات عظیمی بود که می‌توانست به لبنان وارد شود. علاوه بر این، حزب‌الله و محور مقاومت، از سوی آمریکا و غرب فریب خوردند. غرب پیام‌هایی فرستاد و قول داد که اگر حزب‌الله وارد جنگ نشود، مذاکراتی درباره عقب‌نشینی اسرائیل از ۱۳ نقطه اشغالی در جنوب لبنان انجام خواهد شد. حتی پیشنهاد کردند که رئیس‌جمهوری را که حزب‌الله بخواهد، برای لبنان انتخاب کنند. اما سیدحسن نصرالله این پیشنهادها را رد کرد. او گفت: «انتخاب رئیس‌جمهور لبنان یک موضوع داخلی است و نباید با جنگ گره بخورد.»

دلیل اصلی جنگ با اسرائیل چیست؟

شاکر برجاوی: جنگ با اسرائیل هیچ ارتباطی به وجود مقاومت اسلامی یا شخص سیدحسن نصرالله ندارد. مسئله، طمع اسرائیل برای گسترش قلمرو خود در لبنان است. چرا بحران سوریه آغاز شد؟ چرا اسرائیل پس از بی‌ثباتی در سوریه، تمامی تأسیسات نظامی و زیرساخت‌های ارتش سوریه را بمباران کرد؟ چرا اسرائیل علیه ارتش عربی سوریه اقدام کرد؟ زیرا آن‌ها قصد داشتند مقاومت را نابود کنند.

استاد شاکر، اجازه دهید کمی درباره مسائل داخلی لبنان صحبت کنیم. آیا حزب‌الله در تقسیم قدرت در لبنان دخیل بوده است؟

شاکر برجاوی: حقیقت این است که حزب‌الله پیش از تأسیسش، در سیستم سیاسی لبنان دخالتی نداشت. سیستم لبنان همیشه مبتنی بر فدرالیسم طایفی و مذهبی بوده است. هر بار که یک گروه سیاسی قدرت می‌گرفت، دیگران با آن موافقت می‌کردند. وقتی مارونی‌ها قدرت داشتند، سنی‌ها، شیعیان و دروزی‌ها با آن‌ها کنار می‌آمدند. وقتی سنی‌ها قدرت گرفتند، سه گروه دیگر همکاری کردند. وقتی شیعیان قوی‌تر شدند، سه گروه دیگر علیه آن‌ها متحد شدند. مشکل این بود که لبنان هرگز به سمت یک «دولت واقعی» حرکت نکرد. مارونی‌های سیاسی، ایده ایجاد یک دولت مدرن و فراگیر را رد کردند، زیرا هیچ گروهی نباید بر دیگران مسلط شود.

تقسیم قدرت در لبنان مسئله‌ای داخلی است یا خارجی؟

شاکر برجاوی: این مسئله هم داخلی و هم خارجی است. بعضی گروه‌های لبنانی، برای تقویت موقعیت خود، از حمایت‌های خارجی استفاده می‌کنند. ما ۱۵ سال جنگ داخلی را پشت سر گذاشتیم و در نهایت، توافق طائف را امضا کردیم که به قانون اساسی لبنان تبدیل شد. اما این توافق هرگز به‌طور کامل اجرا نشد.

چرا؟

شاکر برجاوی: زیرا رهبران طوایف و مذاهب، همه آن‌ها بدون استثنا، متوجه شدند که اجرای توافق طائف یعنی ایجاد یک دولت واقعی و سقوط قدرت‌های طایفه‌ای آن‌ها. اگر توافق طائف اجرا شود، لبنان به یک دولت مدنی تبدیل خواهد شد و ساختار زعامت‌های مذهبی از بین خواهد رفت.

آیا حزب‌الله بخشی از این ساختار قدرت بوده است؟

شاکر برجاوی: خیر، حزب‌الله هرگز بخشی از توطئه علیه دولت لبنان نبوده است. بلکه این سیستم از پیش وجود داشت و توافق طائف تنها راهی بود که می‌توانست لبنان را از این بحران خارج کند، اما هیچ‌کدام از رهبران طوایف آن را اجرا نکردند.

امروز، راه‌حل اساسی برای تمامی نیروهای سیاسی در لبنان، اجرای کامل توافق طائف، خارج از چهارچوب طایفه‌ای و منافع فرقه‌ای است. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از معادله حذف کند. طایفه‌گرایی در لبنان به واقعیت تبدیل شده است و رهبران طوایف کشور را بر پایه منافع شخصی‌شان اداره کرده‌اند، در حالی که دولت را ورشکسته و مردم را غارت کرده‌اند.

نقش حزب‌الله در این وضعیت چیست؟

شاکر برجاوی: حزب‌الله نقشی در این فساد نداشته است. اما امروز همه تلاش می‌کنند تا حزب‌الله را مسئول فساد و ناکارآمدی سیستم حکومتی بدانند، در حالی که این فساد نتیجه عملکرد دهه‌ها دستگاه‌های دولتی است. چگونه می‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که لبنان دارای یک ارتش ۸۰ هزار نفری است، اما از ما خواسته می‌شود که فقط ۱۰ هزار سرباز را به جنوب کشور اعزام کنیم، در حالی که تنها ۵ هزار نیروی جدید استخدام می‌شوند؟ پس ۸۰ هزار سرباز ارتش کجا هستند؟ ما کشوری با ۴ میلیون جمعیت و مساحتی حدود ۱۰ هزار کیلومتر مربع هستیم. آیا واقعاً به یک ساختار دولتی متورم با بیش از ۳۰۰ هزار نیروی دولتی نیاز داریم؟

آیا حزب‌الله در ساختار دولتی لبنان نقش دارد؟

شاکر برجاوی: حزب‌الله هیچ‌گاه بخش جدایی‌ناپذیر از این سیستم نبوده است. اگر حزب‌الله کنترل تمام ساختار دولتی را در اختیار داشت، پس چگونه نتوانست یک کشتی حامل سوخت ایرانی را